



پویستن

فرهنگ

دبیرستان پسرانه فرهنگ
آموزش و پرورش منطقه ۲ تهران



شناسه پویش فرهنگ

صاحب امتیاز: دبیرستان پسرانه فرهنگ آموزش و پرورش منطقه ۲ تهران

مدیر مسئول: علی تفکری

سر دبیر: مهدی مهدوی زاهد

اعضای تحریریه: سهیل مقیمی، سعید کوچک زاده، علی محمد مهاجر،

میلاد صالحی، علی صادقی، سورنا ذاکر زاده، امیر حسین دومان، محمد امین

کشاوری، محمد شفاءیان، حمیدرضا فرح خواه، نیما رضایی پاپور، حمیدرضا

خر دمندنیا، محمد برکتی و علی رضاملیحی.

۴	من حسین خاکساری نوری یکی از بندگان خدا هستم...
۵	افتخارات فرهنگ در سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۳
۶	گپ و گفتی با سهیل قاسمی
۷	شهر من...
۸	عکس نوشته های سعید کوچک زاده
۹	در تکاپوی زیستن
۱۰	دانشنامه سیاسی فرهنگ اصطلاحات و مکتب های سیاسی اثری از داریوش آشوری
۱۱	روی نکو
۱۴	از آخر مجلس شهدار اچیدند
۱۶	مصاحبه با شاعر جوان: احسان افشاری
۱۷	یک شام ساده
۱۸	سرماز مستان
۱۹	اندر حکایات شکل گیری کمپین های اجتماعی در برابر تولید خود روی داخلی
۲۰	بردگی به روایت تصویر (فیلم ۱۲ سال بردگی)
۲۱	آسیب شناسی کلش اف کلنز
۲۲	آقای همسایه

فرهنگ امروز ایران فردا

مهدی مهدوی زاهد

فارغ التحصیل دبیرستان فرهنگ (سال ۱۳۸۷) و
دانشجوی دکتری تخصصی حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی



«فرهنگ» یکی از ماندگارترین واژگان کلیدی زندگی من است. شاید این سوال مطرح شود که چرا علیرغم گذشت سالیان طولانی از تحصیل در دبیرستان و تجربه سترگ تحصیل تا مقطع دکتری تخصصی و اینک تدریس و تحقیق در دانشگاه و پژوهشگاه؛ چرا کماکان به فرهنگ آمدم و شد و با عزیزانم در آن جا معاشرت می کنم، مگر در این دبیرستان چه ظرفیتی نهفته که من و هم نسلانم، همواره خود را متعلق بدان می دانیم؟

هنگامی که به روزهای زندگی در فرهنگ می نگرم، بیش از هر چیز سه عامل را سبب اوج گرفتن آن می بینم:

نخست: پرهیز از یکسان سازی و هم شکل ساختن طیف های مختلف دانش آموزان و پذیرش تنوع عقاید و افکار در بدنه دانش آموزی، که این عامل تأثیر شگرفی بر رشد فردیت، ارتقای فکری، تضارب آراء، ایجاد روحیه مدارا و بردباری و در یک کلام پویایی و نشاط مدرسه داشت.

دوم: وجود تدبیر مدیریتی و معلمانیه که فراتر از دروس رسمی، با علاقه و انگیزه های زائدالوصف، اندیشیدن و گفت و گو کردن را به ما آموختند. کلاس های زنده درسی، کارگاه های اندیشه، نشست ها و همایش های در خور و... محصول چنین کیاستی بود. برای من باورم که این فرصت بروز و دیده شدن به دانش آموزان و پذیرش تفاوت در نظام ارزشی ایشان، تأثیر شگفتی در شکل گیری شخصیت و بعد موفقیت های نسل طلایی فرهنگ داشت.

سوم: وجود دانش آموزان فعال، پر تلاش، مصمم، جدی، هدفمند، اهل مطالعه، مباحثه و... که پیکره فرهنگ را می ساختند.

اما تبیین الگوی موفقیت دوران طلایی فرهنگ، به جهت امید تازه ای است که به جان این کالبد اعطا شده است. این بارقه امید، فضای امروز دبیرستان فرهنگ است که با لحاظ هر سه شاخص پیش گفته، صادقانه و صمیمانه و به دور از هر غرض و تعارف مرسوم، به جهت مدیریت فکورانه، جوان گرا، خلاق و با انگیزه دوست بزرگ تر و بزرگوارم، جناب آقای علی تفکری ایجاد شده است.

به عنوان یک «هم فرهنگی» از همه دوستان عزیز دانش آموز و خانواده های گرامی ایشان استدعا دارم که از این فرصت تاریخی در شکوفایی خود و فرهنگ، بهره فراوان ببریم تا با فرهنگ امروز، ایران فردا را بسازیم.



دیرستان فرهنگ

من حسین خاکساری نوری یکی از بندگان خدا هستم...



بزرگ شده منطقه ۱۵، جنوب شرق شهر تهران محله بلوار ابوذر. تا پایان سال اول دبیرستان قرار بود ریاضی بخوانم و در مدرسه ویژه رشته ریاضی و فیزیک هم درس می خواندم (دبیرستان نمونه دولتی صنعتی فر-م ۱۵)؛ اما علاقه فراوان من به مباحث و دروس رشته انسانی بالاخره توانست از پس فشارها و اصرارهای اهالی آن مدرسه بربیاد و من از سال دوم، رشته ادبیات و علوم انسانی را انتخاب کرده و وارد دبیرستان نمونه دولتی فرهنگ - م ۲ شدم. این انتخاب، شروع دوره نوینی در زندگی و نقطه عطفی در طی طریق علمی و تکامل فکری من بود. به واقع، وقتی به گذشته نگاه می کنم، هر چه امروز هستم و هر متعلق که به شخصیت من پیوست خورده است، همگی مرهون حضور در محیط منحصر به فرد دبیرستان فرهنگ و نیز کلاس های تکرار ناشدنی دبیران آن است.

قبولی در کنکور سراسری مقطع کارشناسی سال ۱۳۸۴ (رتبه ۱۲۱) در رشته حقوق دانشگاه شهید بهشتی، قبولی در کنکور سراسری مقطع کارشناسی ارشد سال ۱۳۸۸ (رتبه ۸) در رشته حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی و نیز کنکور سراسری مقطع دکتری سال ۱۳۹۳ (رتبه ۸) در رشته حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی و در نتیجه، بهره مندی از فضای به شدت علمی دانشکده حقوق این دانشگاه و البته نشستن پای کلاس درس اساتیدی نظیر آن به مدت ده سال متوالی، لطف بی دریغ خداوند به من بود.

علی رغم سابقه انجام کار حقوقی در دفتر حقوقی دانشگاه شهید بهشتی و به عنوان مشاور حقوقی و نماینده حقوقی آن دانشگاه در دعاوی، به شخصه، علاقه چندانی به مشاغل قضایی از قبیل وکالت، قضاوت، سردفتری و... نداشته و همچنان نیز ندارم اما علم حقوق به ویژه علوم جنایی تجربی نظیر جرم شناسی، کیفر شناسی، روان شناسی جنایی، جامعه شناسی جنایی، سیاست جنایی و... که در زمره مطالعات میان رشته ای قرار دارند، امیال و دغدغه های من را تأمین نموده و هر چه در این عرصه بیشتر مطالعه می کنم جذابیت آن برایم دوچندان می گردد. البته، فقدان مطالعات بومی در زمینه های پیش گفته در ایران نیز همواره انگیزه من برای تمرکز در همین حوزه ها را تقویت می نماید. بنا بر باوری که طی سال های اخیر به آن رسیده ام، مهم ترین نیاز جامعه امروز ایران تربیت نیروی انسانی آگاه و دارای بینش است و با همین نگاه (و البته علاقه شخصی) در طول دوران ده ساله دانشجویی همواره در کسوت «دبیر» مشغول تدریس بوده ام و امیدوارم این روند تا پایان عمر این بنده حقیر، به نحو پیوسته و بدون هیچ وقفه ای، تداوم داشته باشد.

افتخارات فرهنگ

در سال تحصیلی ۱۳۹۳-۱۳۹۴

برترین های کنکور

ردیف	نام و نام خانوادگی	رتبه	رشته	دانشگاه
۱	سهیل قاسمی	۱۹ انسانی و ۷۵۰ زبان خارجه	حقوق	تهران
۲	رضا فدوی	۱۲	حقوق	تهران
۳	پارسا جدیری	۱۳۸ انسانی و ۳۵۸ زبان خارجه	حقوق	تهران
۴	محمد صابری نژاد	۵۵ انسانی و ۸۵۰ زبان خارجه	حقوق	تهران
۵	محمد پادی بهتی	۸۵	حقوق	تهران
۶	امیر حسین جوان مولایی	۱۴۶ انسانی و ۲۵۰ زبان خارجه	حقوق	شهید بهشتی
۷	مازیار آقاسی جاوید	۱۶۱ انسانی و ۳۵۶ زبان خارجه	حقوق	علامه طباطبائی
۸	وحید مطهری	۱۶۶	حقوق	علوم قضایی
۹	امیر علی صالحی	۳۵۲	حقوق	علوم قضایی
۱۰	محمد کریم سلانی	۳۸۲	مدیریت بازرگانی	تهران
۱۱	علیرضا راسکلو	۴۵۴	حقوق	شاهد
۱۲	محمد صادق سیدان	۵۹۶	حقوق	پردیس قم «فارابی» دانشگاه تهران
۱۳	علیرضا نادری	۷۲۱	حقوق	علم و فرهنگ
۱۴	محمد وحید جوکار	۷۲۷	علوم سیاسی	شهید بهشتی
۱۵	رامبد دومیرانی	۷۳۹	فقه و حقوق	خوارزمی
۱۶	محمد حسین ابراهیمی	۷۸۴	فقه و حقوق	خوارزمی
۱۷	احسان احمدی	۸۶۳	راهنمایی و مشاوره	خوارزمی
۱۸	محمد رضا ملایی	۸۹۱	فلسفه	شهید بهشتی
۱۹	علی بهادری	۹۰۹	حقوق	بین المللی امام خمینی قزوین
۲۰	عرفان سندی	۹۱۵	حقوق	علم و فرهنگ
۲۱	احسان المانی	۹۸۳	حسابداری	خوارزمی

مدال طلای المپیاد ادبی: **علی مزاری**

نفر اول مسابقات داستان نویسی کشور: **عرفان ولی پور**

مدال نقره المپیاد ادبی: **وحید قمری**

عرفان ولی پور: نفر اول کشور «درسهایی از قرآن»

میثم صالحی: نفر اول مسابقات پژوهشی شهر تهران

علی صادقی: نفر اول مشاعر شهر تهران

آنچه توانسته ایم لطف خدا بوده است



گپ و گفتمانی با سهیل قاسمی

رتبه ۹ کنکور سراسری رشته علوم انسانی در سال
۱۳۹۴ از دبیرستان فرهنگ

محمد امین کشاورز حداد

بود. پایین ترین رتبه من ۶۵ و بهترین رتبه من ۶ بود. در آزمون های سنجش هم بهترین رتبه من ۱۲ و پایین ترین رتبه من ۵۰ بود.

آیا از روش های تست زنی هم استفاده می کردید؟

روش تست زنی بیشتر یک مهارت است که هر دانش آموز باید به تدریج و پس از گذراندن آزمون های زیاد به آن دست یابد. من به دلیل این که از سال دوم تست زنی را شروع کردم، به تدریج به این مهارت رسیدم؛ به طوری که هنگام پاسخ گویی به دفترچه سوالات اختصاصی کنکور ۲۰ دقیقه وقت اضافه آوردم.

برای پایین آوردن استرس کنکور چه کار می کردید؟

استرس معضلی است که ممکن است حتی تا روز آزمون پابر جابماند اما با تسلط بیشتر بر مطالب، می توان بر استرس غلبه کرد. من سعی کردم از توصیه های مشاوران برای غلبه بر اضطراب استفاده کنم.

آیا برای دروس خاصی وقت بیشتری گذاشتید؟

من برای درس ریاضی وقت خاصی اختصاص دادم. قبل از عید ۴ ساعت در هفته و بعد از عید حدود ۷-۶ ساعت در هفته برای ریاضی وقت گذاشتم و ریاضی را در کنکور ۸۸ درصد زدم.

از چه موقعی برای کنکور درس خواندن را شروع کردید؟

من از سال دوم که وارد رشته علوم انسانی شدم، در مورد کنکور تحقیق و بررسی کردم، اما مطالعه جدی من برای کنکور از سال سوم شروع شد.

شما برای کنکور روزی چند ساعت درس خواندید؟

ساعت مطالعه برایم اولویت اول نبود. بیشتر به کیفیت مطالب درسی اهمیت می دادم اما اگر بخواهم دقیقاً ساعات مطالعه ام را ذکر کنم، قبل از عید روزهایی که مدرسه می رفتم حدود چهار تا پنج ساعت و روزهای تعطیل شش تا هفت ساعت را به مطالعه اختصاص می دادم اما بعد از عید اغلب اوقات ۹ تا ۱۰ ساعت درس می خواندم.

کجا درس می خواندید؟ (خانه، کتابخانه، ...)

من در خانه درس می خواندم. معمولاً عادت دارم به تنهایی درس بخوانم به همین خاطر به کتابخانه نمی رفتم.

از چه منابعی استفاده می کردید؟

کتاب درسی اولین منبع مطالعاتی است که باید با دقت خوانده شود و در درجه دوم کتاب کمک درسی است. من سعی می کردم با پرس و جو از دبیران و مشاوران، کتاب های کمک درسی مناسب را پیدا کنم. بهتر است دانش آموزان سال چهارم از تعداد کتاب های کمک درسی پرهیز کنند و تنها کتاب های مناسب را خریداری کنند.

آیا کلاس خاصی برای کنکور می رفتید؟

من از کلاس های کنکور مدرسه استفاده می کردم.

آیا در آزمون های آزمایشی هم شرکت می کردید؟ اگر

شرکت می کردید در آن آزمون ها هم رتبه های تان خوب بود؟

من از سال دوم در آزمون های قلمچی شرکت می کردم. سال چهارم هم در آزمون های سنجش از طرف مدرسه شرکت کردم. میانگین تراز من در آزمون های قلمچی ۷۶۰۰

شهر من... نیمارضایی پایور



نقاشی از محمدحسین بیات

خانه‌هایشان، ما باز هم آنقدر خفن هستیم که برای همه اشتغال‌زایی کردیم تا کسی در اینجا «بی‌کار» نباشد. حتی با وجود نبود بی‌کاری در اینجا به ما یارانه می‌دهند تا بیشتر فقیر نباشیم و به آن‌هایی که بیشتر فقیرند، بیشتر یارانه می‌دهند که بیشتر فقیر نباشند؛ اما ما آنقدر در اینجا فرهنگ بالایی داریم که خودمان با اختیار خودمان و بدون «هیچ» درخواست و تبلیغی هی می‌رویم از یارانه‌مان انصراف می‌دهیم اما باز هم به زور به ما یارانه می‌دهند و ما باز هم هی انصراف می‌دهیم. تازه تیم‌های ورزشی‌مان مدام برنده می‌شوند و ما به خیابان‌ها می‌ریزیم و پرچم‌های ایرانی که در بالای پل‌ها نصب شده‌اند را به زور پایین می‌آوریم تا با آن‌ها خوشحالی کنیم. آری در اینجا لاک‌پشت‌ها هم پرواز می‌کنند...

حتی به تازگی به نظر می‌رسد به پلیس راهنمایی و رانندگی هم نیازی نیست، چون در اینجا تمام مردم رانندگان محتاط و خبره‌ای هستند که همیشه به قوانین احترام می‌گذارند و نیاز ندارند تا کسی بر آن‌ها نظارت کند؛ همچنین به دیگر راننده‌ها هم احترام می‌گذارند و اگر خدایی نکرده، زبانم لال تصادفی پیش بیاید، که همچین چیزی اصلاً بی سابقه است؛ دو طرف با احترام تمام با هم برخورد کرده و با آرامش قضیه را حل می‌کنند.

راستی چند ماه پیش اسم کشور ما در کتاب گینس به خاطر پرآب‌ترین کشور جهان ثبت شد و صد البته که این بخاطر صرفه‌جویی‌های به جای مردم است. مادر اینجا هیچ فرد بی‌کاری نداریم، حتی با وجود تخته‌شدن دادگاه‌ها و روانه‌سازی پاکبان‌ها به سمت

اینجا شهر من است. اینجا همه چیز خوب است. آسمانش صاف است، تمیز است. زمینش حتی از آسمانش پاک‌تر. در اینجا مردم بر روی زمین آشغال نمی‌ریزند، خیابان‌ها را آلوده نمی‌کنند؛ به همین خاطر چند سالی است که دیگر به مأموران شهرداری نیازی نداریم. در اینجا مردم همه شاداند. چون غم و غصه‌ای وجود ندارد که بخواهد جلوی شاد بودن مردم را بگیرد؛ در اینجا ما هیچ دادگاهی نداریم. نه این که نداشته باشیم‌ها... داشتیم؛ بزرگ هم بود. ولی خیلی زود بسته شد چون تا وقتی که زن و شوهرها با هم مشکلی ندارند، کسی مال دیگری را بالا نمی‌کشد، خواهرها و برادرها برای ارث پدرشان دعوا راه نمی‌اندازند و امضا جعل نمی‌کنند، قتل رخ نمی‌دهد و خیلی از اتفاقات دیگر، از آنجایی که اینجا همه چیز خوب است، نیازی به دادگاه نیست مگر نه؟

عکس‌نوشته‌های سعید کوچکزاده

روزی برای دین، میهن، من، تو و خیلی چیزهای دیگر رفتند و حالا برای همان چیزها برگشته‌اند؛ می‌بینی چقدر وفادارند....



نگاهشان مهربان، زبانشان صمیمی، رفتارشان دوستانه و دعوا هایشان کوتاه است؛ عجب دنیای قشنگی دارند بچه‌ها...



منجی...

قرار بود منجی صد و هفتاد سال بعد
بیاید؛ بنی اسراییل چهل صبح را به
درگاه خدا التماس کردند (خاشعانه)
خدا موسی را صد و هفتاد سال زودتر
فرستاد.
امام صادق (ع) می‌گوید ای شیعیان
شما هم چنین کنید فرج نزدیک تر
می‌شود.



در تکاپوی زیستن

با علی رضاهدایتی

چنان که بزرگ می شوید، وانگهی شروع به اندیشیدن می کنید که پدیده هایی که در اطراف شما هستند تا چه اندازه اهمیت دارند؟ نظمی که جهان براساس آن پیش می رود چگونه است؟ آینده شما تا چه اندازه مهم است؟ انتخاب های شما تا چه حد بر آینده شما تاثیر می گذارد؟ کم کم که در پرسش ها عمیق شوید، ناگهان به این می اندیشید که سرانجام شما خواهید مُرد و قادر نخواهید بود که نواهای این جهان را بشنوید یا پدیده های جدید را دریابید، سرانجام خورشید خاموش خواهد شد، زمین و باقی سیارات و تمامی کهکشان ها و تک تک افرادی که شما می شناختید از بین خواهند رفت. شاید از خود بپرسید پس دیگر این حجم از فعالیت و شور بشر چیست؟ این همه صدا، تصویر و... چه خواهد شد؟ به کجا خواهند رفت؟ البته شما نمی توانید خود را همین گونه رها کنید، چون امکان دارد خود را در حالی بیابید که میلی به انجام کاری ندارید و یا اصلاً چرا باید کاری انجام داد؟ برای چه نتیجه ای؟ شاید این پرسش های نا آرام باعث شود که تا هیچ وقت - یعنی حداقل تا آن موقع که مهلت دارید - از زندگی تان (این معجزه پریشان) به شگفتی نیاید و از آن لذت نبرید. پس معنای این زندگی چیست؟ چه چیزی باعث ارزش زندگی می شود؟ کانت می گوید: «افراد به واسطه قابلیت های خود برای انتخاب های خود آیین است که به زندگی ارزش می دهند». یعنی متولی ارزش انسان خود انسان است. ژان پل سارتر نیز هم چو عقیده ای دارد: «معنا را هر فرد که انجام دهد قوام می بخشد». لیکن می توانید به یک آفریننده برتر نیز باور داشته باشید، خیلی راحت بنیاد زندگیتان از ضروری به امکانی تغییر می کند. تحت یک چارچوب و غایت مشخص قرار می گیرید و به بیانی اگر خدا را دریابید، می توان گفت که راه آسان تر را برای زندگی انتخاب کرده اید. البته پایداری و پارسایی مقابل ممنوعات دین و به نحوی وام گرفتن چارچوب زندگی (که به نظر نگارنده چارچوب زندگی هر فرد بر اساس شرایط خاص محیطی وی شکل می گیرد) شاید قدری زندگی را بر شما پیچیده کند. در واقع نظریه طراحی دنیا جهان را به شکل یک اثر هنری نیمه تمام درمی آورد، باری اگر افراد نتوانند با خدا ارتباط مناسبی برقرار کنند، کماکان زندگی وی یک جبر پوچ است.

البته من قصد نتیجه گیری از هم چو بحثی ندارم ولی می خواهم به بخشی از باورهای شخصی خود اشاره کنم. زیرا زندگی بسیار زیبا است، پس ترجیح می دهم خیره به گودال آینده این تاریکی را به انتظار بنشینم...



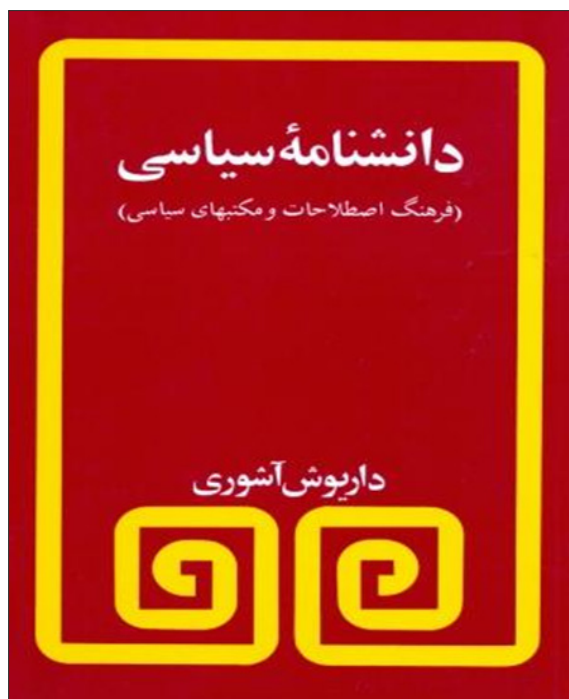
دانشنامه سیاسی فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی اثری از داریوش آشوری

■ حمیدرضا فرج‌خواه

کتاب دانشنامه سیاسی به قلم و گردآوری داریوش آشوری، کتابی است بازبانی ساده و بیانی علمی و صریح که به توضیح و تجزیه‌ی برخی طرز فکر، اندیشه و مکاتب سیاسی پرداخته است. این کتاب که به چاپ بیست و سوم رسیده یکی از بهترین کتاب‌هایی است که تاکنون خوانده‌ام و مطالعه آن را به شما نیز پیشنهاد می‌کنم؛ چرا که مطالعه دانشنامه سیاسی علاوه بر لذت بخش بودن برای علاقه‌مندان به وادی سیاست، بر جنبه اطلاعات عمومی خواننده نیز می‌افزاید؛ به طوری که خواننده پس از خواندن کتاب به چکیده‌ای از اطلاعات عمومی و نسبتاً سطحی در مورد مجمع‌ها، هیات‌ها، مجالس، اندیشه‌ها و مکاتب سیاسی، برخی مفاهیم پرکاربرد و کلیدی دنیای سیاست و حتی برخی وقایع مهم و سرنوشت ساز دست می‌یابد. اطلاعاتی که خواننده متوجه نمی‌شود ولی آنها را به حافظه سپرده و از آنها استفاده خواهد کرد. مطالعه‌ی این کتاب ارزشمند را به شما پیشنهاد می‌کنم.

از نظر من دانشنامه سیاسی کتابی است که دانش آموزان رشته ادبیات و علوم انسانی باید مطالعه کنند؛ چرا که یقیناً در آینده به آن نیاز خواهند داشت. اگر چه درک بخش‌هایی از کتاب برای افرادی که اطلاعات زیادی از مباحث و مسائل سیاسی ندارند، مشکل است اما غالب بخش‌های کتاب با قلم و بیانی ساده و روان نوشته شده است.

در کتاب بخش‌هایی مشاهده می‌شود که نسبت به مباحث دیگر مطرح شده در کتاب، مهم و مطالعه آن ضروری نیست؛ مانند مفهوم «هیات قدرت‌های کازابلانکا» و خیلی از موارد دیگر؛ و به عنوان مثال در بخش مکاتب مکتب فکری «فابیانیسم» که جنبشی سوسیالیستی در انگلستان است، ارزش مطالعه چندانی ندارد اما دقیقاً در سطر پایینی این مکتب به توضیح و بررسی طرز فکر دیگری به نام «فاشیسم» پرداخته شده که جنبشی است استوار بر دیکتاتوری و ترورسیم که در سال ۱۹۲۹ به رهبری موسولینی در ایتالیا به راه افتاد و در جنگ جهانی هم تأثیر بسزایی داشت؛ و در بخش مفاهیم عباراتی مانند روشنفکر، طراز وحشت، رفرا دوم رژیم، رعیت، دموکراسی و... ارزش مطالعه دارد و می‌توان در آنها کنکاش کرد. در دانشنامه سیاسی درباره برخی سازمان‌های بین‌المللی که تصمیمات گرفته شده در آنها تأثیر زیادی در جامعه جهانی داشته نکاتی ذکر شده نقل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) و دادگاه لاهه همان گونه که خواندید در مورد برخی اتفاقات و وقایع هم توضیح داده شده مثلاً درباره تشکیل بریگاد سرخ (ارتش سرخ) و یانبردهای مهم دنیا توضیحاتی داده شده است.



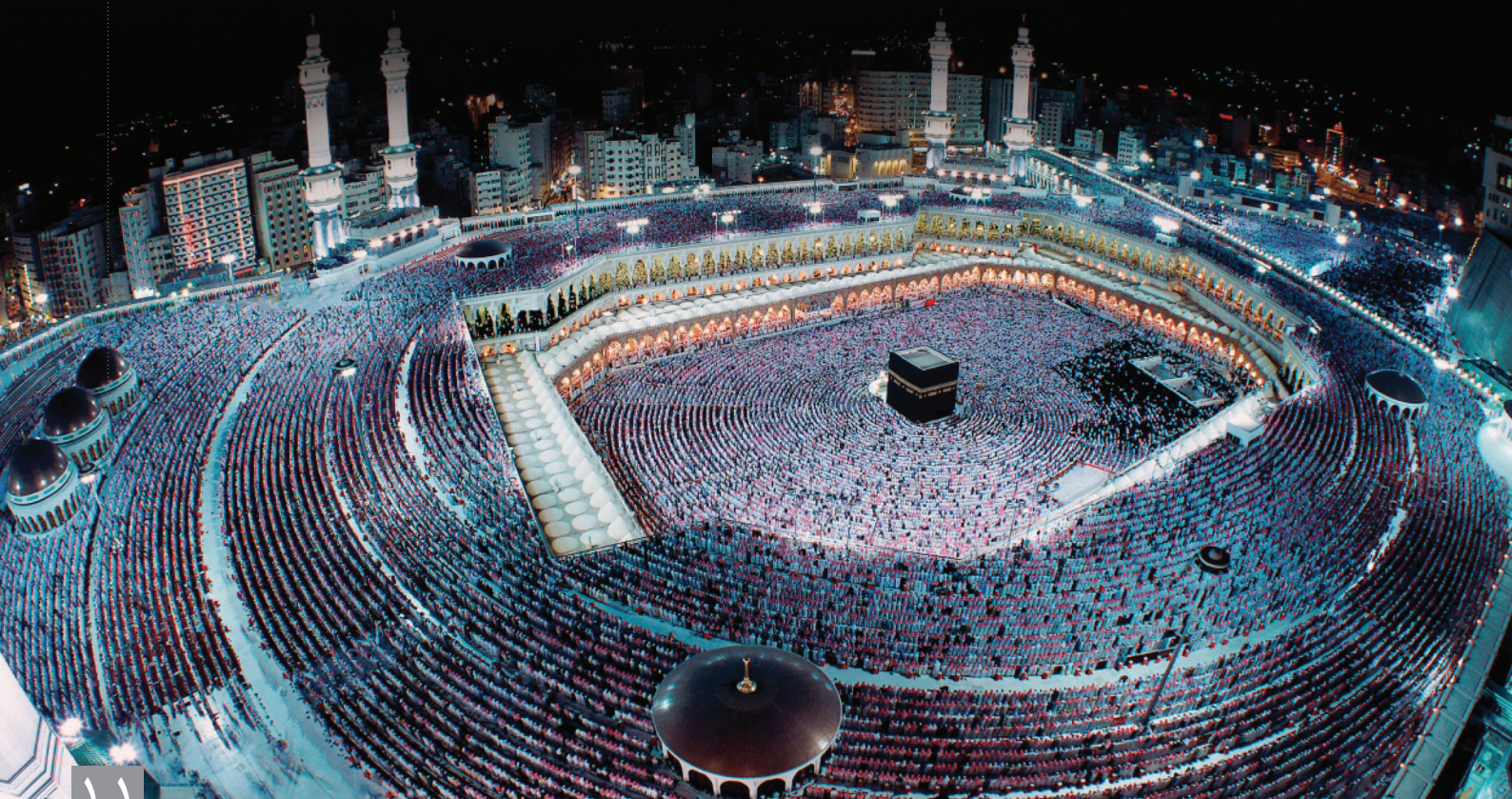
روی نکو

سورناذکرزاده (صانع)

ای آنکه بُود نامت روی لب انسان ها ای روی نکوی توزینت ده ریحان ها
عشق تو چنان افتاد اندر سربِ سامان پایان رسد از وصلت بی تابِ این جان ها
دردام تو افتادم لیکن چه کنم آخر؟ در دامگه عشقت صد حيله بر آسان ها
ای خالق زیبایی، ای عشق توشیدایی پرده ز رخت بردار، آگاه ز پنهان ها
از دوری تو یاران، فارغ نشوند آیا؟ یک روی نظر فرما، ای عطر گلستان ها
عاشق ز فراق تو، از پای فتنه هر دم بی صبر و توان گردد، ای صانع بستان ها
نام تو بُود نوری در خلوت شب هایم ای نام و نشان تو سر دفتر دیوان ها

عاشق شو تو ای صانع، با عشق زبان بگشا

زین راز سخن مگشا، تو در بر نادان ها





اردوي شیراز

اردیبهشت ۱۳۹۴



از آخر مجلس شهدارا چیدند

نیم‌نگاهی به رباعی‌های میلاد عرفان‌پور

حسین قرائی

دبیر ادبیات فارسی دبیرستان فرهنگ



هشتاد و پنج در جشنواره جوان خوارزمی مقام اول را کسب می‌کند و بدون کنکور وارد دانشگاه می‌شود. ذوق سرشار و اندیشه پویای این جوان شیرازی باعث شده از آن سال تا امروز رباعی‌هایش بر سر زبان‌ها بیفتد و همگان به نوعی با اشعار دلنشین او ارتباط برقرار کنند.

از راننده تاکسی گرفته تا رهبر حکیم انقلاب رباعی‌های میلاد را زمزمه می‌کنند؛ دو سال پیش در حال رانندگی به سمت اصفهان بودم نزدیکی‌های این شهر، پشت شیشه یک ماشین این رباعی با محوریت انتظار، از میلاد نقش بسته بود؛

«صبحی گره از زمانه وا خواهد شد / راز شب تار بر ملا خواهد شد
در راه عزیزی است که با آمدنش / هر قطب‌نما، قبله‌نما خواهد شد»

وقتی این صحنه را دیدم از شعف در پوستم نمی‌گنجیدم که رباعی یکی از شاعران انقلاب روی شیشه ماشینی دلربایی می‌کند و خدا می‌داند که پشت خاورها، کامیون‌ها و... چقدر شعرهای شاعران توانمند این روزگار نگاشته شده است و ما ندیدیم و نخواهیم دید!

رباعی از قالب‌های خوش‌تراش و خوش‌آهنگ شعر فارسی است که از سپیده‌دم شعر فارسی تا کنون رواج داشته است. تقریباً کمتر شاعری یافت می‌شود که به این قالب روی خوش نشان نداده باشد. پس از انقلاب، رباعی جان تازه‌ای گرفت و شاعرانی نظیر قیصر امین‌پور و سیدحسن حسینی علمداران این حادثه قرار گرفتند. در اواخر دهه شصت باز رباعی از رونق افتاد و در سال‌های بعد تا امروز دچار فراز و فرود شده است. یکی از جوانان موفق که با هوشمندی تمام به این قالب توجه داشته، «میلاد عرفان‌پور» است.

در یکی از شماره‌های نشریه سوره سال هشتاد و پنج - که به سردبیری وحید جلیلی منتشر می‌شد - چند رباعی از شاعر جوان هفده ساله‌ای را خواندم که تا آن زمان اسمش به گوشم نخورده بود؛ میلاد عرفان‌پور از شیراز. یکی از رباعی‌های این بود؛

آن روز در آن معرکه مجنون رقصید / بی خود شد و در کنار کارون رقصید
خورشید فرو رفت به اعماق زمین / از شرم برادرم که در خون رقصید!
رباعی گوش نواز بود و من مسحور بیت دومش شده بودم. تصویری که شاعر هفده ساله از غروب به دست داده بود و آرایه «حسن تعلیل» که شعر از آن بهره‌مند شده بود باعث شد تا کارهای دیگر شاعر را دنبال کنم.

پس از چند ماه در دیدار شاعران با مقام معظم رهبری شاعری نوجوان با صدای رسای یک نسل سومی این رباعی را خواند؛

«انشام دوباره بیست، بابای گلم! / موضوع: «کسی که نیست» بابای گلم
دیشب زن همسایه به من گفت: یتیم / معنای یتیم چیست؟ بابای گلم»
و پشت سر هم از امین شعر انقلاب، آفرین آفرین هدیه گرفت. از همین جلسه بود که نام «میلاد عرفان‌پور» به عنوان یکی از شاعران انقلاب در ذهنم جا خوش کرد.

سال هشتاد و پنج بود که به همراه میلاد عرفان‌پور به شهرستان‌های مختلف تهران رفتم و عرفان‌پور در جمع دبیران ادبیات فارسی شعر خوانی می‌کرد. دقیقاً هر نشست که برگزار می‌شد، پس از برنامه تعداد قابل توجهی معلم دور میلاد حلقه می‌زدند و تقاضا می‌کردند که کتاب‌هایش را از کجا می‌توانند خریداری کنند؟ ولی او هنوز کتابش چاپ نشده بود. جالب است که میلاد همان سال

۴

توجه به ساحت اندیشه در رباعی‌های گوناگون «عرفان پور» باعث شده تا تفکر یکی از پایه‌های رباعی‌هایش قلمداد شود؛ ستایش شهید و شهادت و جانبازی و فداکاری یکی از سرفصل‌های رباعی‌های این شاعر شیرازی است؛

«در رقص گلوله دلنشین می‌میرند
روی هیجان سرخ مین می‌میرند
خاکستر پیکر تو هم گم شده است
مردان بزرگ این چنین می‌میرند!»
(از شرم برادر ص ۴۲)

و این گونه تفکر در قاب ماندگار شیعی توسط عرفان پور، دیدنی‌تر جلوه می‌کند؛
«امروز که انتهای دنیای من است
آغاز تمام آرزوهای من است
بی سر... پهلوی شکسته... لب تشنه... غریب...
این گونه شهادتی تمنای من است.»
(همان ص ۲۱)

این تفکر در اشعار شاعر ریشه دوانیده است. عرفان پور شعر را ابزاری جهت هنرمندانه جلوه‌دادن اعتقادات زلالش به خدمت گرفته است. اگر از همین دریچه نورانی به شعر او نظر کنیم، خواهیم دید که شعرش را بدون توجه به اندیشه نمی‌سراید؛

«برخیز که راه رفته را برگردیم
با عشق به آغوش خدا برگردیم
در ارض صدای «ارجعی» پیچیده است
یا ایتها النفس! بیا برگردیم»
(یادشهر ص ۱۰)

شاعر شیعی ما با عرفان و نماز و دعا همراه است و چه وسیله‌ای بهتر از واژه که با معماری حساب‌شده‌ای کنار هم جاجوش می‌کند. ولی سرودن که با خلاقیت گره بخورد دلیل غروب کردن خورشید هم نماز شب خواندنش قلمداد می‌شود؛

«خود را که به خلوتی رساند خورشید
از داغ دلش را بتکاند خورشید
گفتیم غروب کرده اما انگار
رفته ست نماز شب بخواند خورشید.»
(همان ص ۱۲)

خود اتهامی یکی دیگر از ویژگی‌های رباعی‌های عرفان پور است که قابل مشاهده است.

در سال‌های پس از انقلاب این مهم در شعر «علی معلم دامغانی» جلوه‌گر بود؛
«از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند
دست علمدار خدا را قطع کردند

چون بیوگان ننگ سلامت ماند بر ما
تاوان این خون تاقیامت ماند بر ما
اما شاعر رباعی سرای ما عظمت‌ها و پاک‌بازی‌ها را مشاهده کرده و به سنجش خویش با این ارزش‌های متعالی می‌پردازد؛

«در خواب و خیال هم نرفتیم به جنگ
بی رنج و ملال هم نرفتیم به جنگ
مانسل سپید بخت سوم بودیم!
از راه شمال هم نرفتیم به جنگ»
(از شرم برادر ص ۲۶)

تکاپوی عرفان پور برای آفریدن تصاویر بکر و بدیع در رباعی تکاپویی ستودنی است.

رباعی زیر را بنگرید؛
«خورشید شب فرشتگانی، ای ماه!
با دشمن و دوست مهربانی، ای ماه!
این زیبایی دلیل دارد، شاید
تو مهر نماز آسمانی، ای ماه!»
(یادشهر ص ۲۴)

و از این تصاویر زیبا در رباعی‌های شاعر سرشار است. تصویری که با واژه‌های امروزی آذین بسته می‌شوند؛

«آه است خیابان به خیابان به لبم
از این همه بی تفاوتی در عجبم
تو مثل مسافری که دیر شده است
من مثل چراغ قرمز نیمه شبم»
(همان ص ۵۶)

۶

با توجه به تمام‌کنندگی مصراع چهارم در رباعی، عرفان پور در برخی از اشعارش تلاش کرده تا مصراع آخر رسا و شیوا باشد و نقش اساسی در انتقال پیام و مفهوم ایجاد کند. شاید یکی از زیباترین رباعی‌های چهار دهه اخیر رباعی زیر باشد که مصراع چهارم این روزها پر بسامد شده و بر سر زبان‌هاست؛

«تلخ است که لبریز حقایق شده است
زرد است که با درد موافق شده است
عاشق نشدی و گرنه می‌فهمیدی
پاییز بهار بستان که عاشق شده است»
(چاره‌ها ص ۵۶)

توجه به صنایع لفظی و معنوی یکی دیگر از ویژگی‌های رباعی‌های عرفان پور تلقی می‌شود؛ حسن تعلیل، تضاد، جناس و... به آراستگی رباعی‌هایش کمک شایانی کرده‌اند. عرفان پور در بیت اول رباعی زیر، بین کلمات رود و پاک و زلال و روان و همچنین بین کوه و استوار و گران «مراعات النظیر» برقرار کرده است و در مصراع‌های سوم و چهارم به دلیل جان‌دادن به رود و کوه، شعر را از آرایه «تشخیص» بهره‌مند کرده است؛

«رود است علی، پاک و زلال است و روان
کوه است علی که استوار است و گران
من رود ندیده‌ام چنین پای‌برجا
من کوه ندیده‌ام چنین در جریان»
(یادشهر ص ۲۵)

و همچنین رباعی زیر که در آن آرایه «حسن تعلیل» به چشم می‌خورد، شاعر خلاق ما دلیل ترک خوردگی لب‌های کویر را دیدن لب‌های تشنه امام حسین علیه‌السلام می‌داند؛

«حق دارد اگر ز خلق، دامن چیده ست
از داغ عزیزی است اگر خشکیده ست
بیهوده ترک نخورده لب‌های کویر
لب‌های حسین بن علی را دیده ست»
(همان ص ۲۹)

درست است که شاعر، قافیه و قیافه و زلف سخنش را با آرایه‌های ادبی شانه می‌زند اما آفریدن مضامین بکر در رباعی‌هایی از این دست کار شاعرانی است که مطالعات عمیق و گسترده‌ای در حوزه شعر و ادبیات و مسایل روز داشته باشند که حقا و انصافاً عرفان پور از این دانایی برخوردار است.

۷

آخرین نکته‌ای که در این مجال کوتاه در مورد رباعی‌های شاعر جوان این روزگار باید یادآور شد؛ «اعتراض» است. اعتراضی که در واقع نقد درون‌گفتمانی است. شاعر جوان ما برخی رفتارها را از افراد جامعه می‌بیند و به آن‌ها تشر می‌زند و با همین تشر، آگاهی و بیداری را به آن‌ها هدیه می‌دهد. اگر با تشر آگاه نشوند ارتفاع صدای خود را بالاتر می‌برد و «فریاد» را در لابه‌لای واژه‌های شعرش نمایان می‌کند؛

«آری به خطا همیشه کوچک دیده
از آن بالا همیشه کوچک دیده
پیداست چرا برج نشین مغرور است
آدم‌ها را همیشه کوچک دیده»
(همان ص ۴۷)

«این جادل سفره‌ها پر از نان و زراست
آن جا جگر گرسنه‌ها شعله‌ور است
ای وای بر این شهر که در غربت من
همسایه ز همسایه‌ی خود بی‌خبر است»
(همان ص ۵۱)

«این سفره رنگ‌رنگ مال خودتان
شیرینی مرگ، سهم من از دنیا است
آرامش بعد جنگ مال خودتان
این زندگی قشنگ مال خودتان»
(از شرم برادر ص ۱۶)

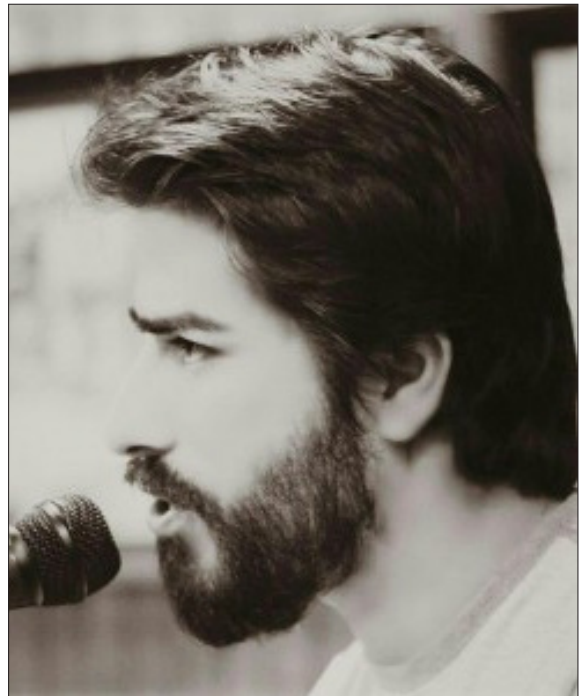
به هر روی میلاد عرفان پور، از رباعی‌سرایان موفق هم‌روزگار ماست که شعرهایش رسانه خوبی برای معرفی اندیشه او شده‌اند. برای حسن ختام رباعی‌ای که با کلمه «امین شعر انقلاب» ماندگار شد، تقدیم شما می‌شود و حتما در فرصت دیگر به اشعار دیگر این شاعر خواهیم پرداخت؛

«ما سینه زدیم و بی صدا باریدند
از هر چه که دم زدیم آن‌ها دیدند
ما مدعیان صف اول بودیم
از آخر مجلس شهدا را چیدند»

۸

مصاحبه با شاعر جوان: احسان افشاری

■ علی رضاملی‌چی



♦ شما متولد چه سالی هستید و از چه زمانی به ادبیات و علوم انسانی علاقه‌مند شدید؟

من متولد بهمن ماه سال ۱۳۶۵ هستم. فرزند کوچک خانواده بودم و در یک خانواده هفت نفری بزرگ شدم. پدر من کارمند کانون پرورش فکری کودک و نوجوان بود و دو برادر بزرگتر به نام مجید و رضا دارم که توسط آنها به ادبیات علاقه‌مند شدم. از نه سالگی تمایز بین نثر و نظم درک می‌کردم و به مطالعه علاقه داشتم. به نظر من ضروری‌ترین علوم، علوم انسانی است و اگر دقت داشته باشید می‌بینید که همه علوم پیوندی با علوم انسانی دارند. مثلاً کسی که نجوم می‌خواند باید یک ذهن فلسفی داشته باشد.

♦ جناب آقای افشاری لطفاً برای آشنایی بیشتر اهلالی فرهنگ، آثار خود را نام ببرید.

کتابهای جیبی (هنر رسانه‌های اردیبهشت)، روزی که دختر کوبلن مرد (نشر نصیرا)، بیگانه (نشر نیماژ)، دندانهای سین احسانم (نیماژ)، گزیده رباعی‌ها، از کتیبه تا کوبلن و دکلمه‌های «توبوسی که نیامد»، «فاطی»، «آینه» و «یادداشت».

♦ اشعار شما بیش‌تر در چه قالبی است؟

اوایل بیش‌تر برای احساسات شخصی ام ترانه می‌گفتم ولی اکنون در قالب چارپاره، مثنوی، غزل و به‌خصوص رباعی شعر می‌گویم.

♦ شما به کدام یک از شاعران بیشتر علاقه‌مندید و از کدام یک الگو می‌گیرید؟

خیام نیشابوری و حافظ شاعران مورد علاقه من هستند.

♦ مدرک تحصیلی و حرفه شما چیست؟

من دانش‌آموخته کارشناسی زبان و ادبیات فارسی و مدرس موسیقی هستم.

یک شام ساده

محمد شفاء یان

پدر و مادر من به مدت یک هفته به مسافرت رفتند و قرار شد من پیش آقای همسایه بمانم. از این اتفاق خوشحال بودم چون که فکر می کردم قرار است کلی خوش بگذرانیم ولی اگر از اتفاقات شوم و عجیب و غریب آنروز خبر داشتم هرگز خوشحال نمی شدم. دو سه روز اول ساده گذشت بخاطر اینکه مادرم برای چند روز غذا برای ما گذاشته بود ولی روز چهارم...

صبح که نه، سحر ساعت ۴ با خالی شدن یک لیوان آب روی سرم بیدار شدم. آقای همسایه بیدارم کرد و گفت: پاشو تنبل خان که امروز برنامه ها داریم. من بیچاره هم به زور پا شدم و رفتم دستشویی ولی وقتی برگشتم...

شنیدید میگن سن و سالی ازش گذشته؟ خب باید به حضور جنابعالی برسونم که این مسئله اصلاً در مورد آقای همسایه صدق نمیکند. شما هم اگر می دیدید که یک پیرمرد ۷۰ ساله اول صبح پاشده است و میل میزند آن هم میلهایی که من نمیتوانم دو دستی بلندشان کنم همین فکر را میکردید. خلاصه بعد از ورزش آقای همسایه و حرکات ناموزونی که من به تقلید از او و به عنوان حرکات کششی انجام دادم نوبت به چیدن سفره صبحانه شد. سفره را پهن کردیم و نان و آب میوه و ... را آوردیم که من دیدم آقای همسایه با یک قابلمه آمد و نشست پای سفره. در قابلمه که باز شد دیدم به! ای دل غافل! قرار است به جای نان و پنیر به تناول کله ی گوسفندی بی نوا بمقادیر زیادی آب پردازیم. پس از دیدن آن صحنه ی اسفناک و ظالمانه قصد گریز داشتم که آقای همسایه مانع شد و گفت: مرد باید کله پاچه بخوره! بیا بشین جوون.

خلاصه بعد از خوردن صبحانه یا به عبارتی قورت دادن اعضای مختلف بدن آن حیوان فلک زده تا شب اتفاق خاصی رخ نداد تا این که نوبت به خوردن شام شد و ما هم دیگر غذای آماده نداشتیم و مجبور به پختن یار همیشگی روزهای تنهایی، جناب نیمرو، شدیم.

برای کسب تجربه، پختن نیمرو به این جانب سپرده شد و مانع خاصی وجود نداشت تا لحظه ای که تلاش های من برای تمیز کردن تخم مرغی که دور شعله ریخته بود با دستمال کاغذی موجب آتش گرفتن دستمال شد و خدا میداند اگر آقای همسایه به کمکم نیامده بود، چه اتفاقی رخ میداد.

بعد از آن فاجعه ی خفیف مسئولیت ریختن دوغ به من سپرده شد. بنده هم عادی دوغ را تکان دادم ولی تادر دوغ را باز کردم...

فششش! ناگهان ۸۳ درصد دوغ داخل بطری با فشاری ستودنی بیرون بطری ریخت و من هم که مهارت خاصی در برخورد با بحران داشتم، جیغی کشیده و فرار کردم و دوغ هم حسابی از خجالت بشقاب نیمرو درآمد.

خلاصه آقای همسایه گفت بهتره شام بریم بیرون و به پیشنهاد ایشان به یکی از بهترین جگر کی های محل یعنی لوکس طلایی رفتیم ولی من آن موقع نمی دانستم چه اتفاق شومی در پس آن اسم نهفته است.

۱۶ سیخ جگر و مخلفات سفارش دادیم و من یک تکه جگر گذاشتم لای نان و روی آن ایلیمو چکاندم و خواستم اولین لقمه دلچسپ را بگذارم دهنم که

پیییییس. تا حالا فکر میکردید لوله هایی که توی جگر کی ها دور دیوار هست پر از آبه؟ متأسفانه با همون صدای پیس که قبلاً شنیدید من متوجه شدم که توی اون لوله ها خون جریان داره.

با فوران خون به سمت ما آقای همسایه با کت خود ۸۰ درصد بالا را دفع که نه جذب کرد و بقیه خون هم نصیب من شد.

در حالی که ما غرق در خون و شوک بودیم با پیشخدمت رستوران مواجه شدیم که با آرامشی مثال زدنی در حال پاک کردن میز بقلی ما گفت: نگران نباشید خون جگره!!!



سر مایز مستان

■ سعید کوچک زاده



هواسرد بود، برف ها آرام اما سرشار از نگرانی بر زمین می نشستند و خستگی راه را از تن به در می کردند. جهان سفید شده بود، سفید، به رنگ صلح. آری زمین حتی با این که درگیر جنگ بود، به رنگ صلح در آمده بود.

امیر علی لباس هایش را توی ساک گذاشت و وصیت نامه ای که دیشب نوشته بود را پشت قاب عکسی که سال ها پیش از مادرش گرفته بود، قرار داد. برف همچنان در آسمان جولان می داد و در لابه لای برف موشک ها و تیر ها شاید آسمان را از یک نواختی در می آوردند.

امیر حسین را -فرزندش را می گویم- از خواب شیرین صبحگاهی بیدار نکرد، آخر دلش نمی آمد گریه- هایش را ببیند، به او نگاهی سرشار از پدرا نه های خوب دنیا انداخت و حرف هایی که شاید ساعت ها برای گفتنشان وقت نیاز بود، زد.

از کنار تخت خواب چوبی فرزندش فاصله گرفت و به سمت فاطمه رفت به سمت همسری که همدمش بود، در شادی و غم و همراهش بود، در پیروزی و شکست؛ او را بیدار کرد و به او گفت: «دارم می روم شاید بر گردم و شاید هم... اگر برنگشتم نامه ای را که در پشت یادگاری مادرم هست بردار و بخوان.» فاطمه گریه اش گرفته بود. او می دانست که جنگ طولانی شده و جبهه ها نیاز به نیرو دارند، اما فکر نمی کرد روزی لازم باشد معلم پرورشی یک دبستان به جای اینکه صلح را درس بدهد، دیکته اش کند و به جای اینکه از قلم برای آموزش استفاده کند تفنگ به دست بگیرد. فاطمه با دقت بیشتری همسرش را نگاه می -کرد، گویا او زیباتر شده بود، امیر علی هم همین نظر را داشت. امیر علی ناگهان سکوت را شکست و گفت: «در طول ده سال زندگی ای که باهم داشتیم خواهش های فراوانی از تو داشتیم اما دو تقاضای دیگر هم دارم که دوست دارم اگر سرنوشت نبود مرا در این دنیا رقم زد، انجامشان دهی.» برف شدیدتر شده بود. آنقدر شدید که صدای برخوردش با پنجره های خانه به راحتی قابل احساس بود. فاطمه با گریه گفت: «هر چه خواهی و هر چه بگویی با تمام وجودم، با تمام احساسم و با تمام توانم انجامش می دهم.» امیر علی که لبخندی سرشار از رضایتمندی در چهره اش دیده می شد، شروع به گفتن کرد: «خواهش می کنم همیشه همین شکلی باش خوب خوب و تقاضای منم امیر حسین روبرو تری تربیت کن که مرد باشد، مومن، عاشق، انقلابی و سرشار از محبت.» برف همچنان می بارید اما این بار، باران هم همراهی اش می کرد.

امیر علی بلند شد و به سمت در رفت. فاطمه همراهی اش کرد، امیر علی بندهای پوتینش را محکم کرد و فاطمه دکمه های پالتوی پشمین او را بست و از هم خدحافظی کردند. برف دیگر قطع شده بود و باران بود که به تنهایی از آسمان به عمق زمین سقوط می کرد.

هر دویشان در آخرین سکانس زندگی مشترکشان، حداقل به این شکل و به این کیفیت، به همدیگر لبخند زدند اما خوب می دانستند که باران است که شدیداً در دلهایشان می بارد.

امیر علی رفت و در عملیات کربلای ۴ به عاشقانه ترین مصراع تاریخ، شهادت، پیوست. ای کاش حواسمان به قطرات اشک فاطمه ها، شب های دلتنگی امیر حسین ها و فداکاری های امیر علی های سرزمینمان باشد...



اندر حکایات شکل‌گیری کمپین‌های اجتماعی در برابر تولید خودروی داخلی

امیر حسین دومان‌ی

وارد کردن خودرو کرد؛ البته نه که نشود، اما اگر شخصی خدایی ناکرده بخواهد اقدام به وارد کردن خودرو کند، باید تا ۴،۳ و حتی ۵ برابر قیمت خودرو را هزینه کند، آن هم برای حمایت از تولید خودروسازان داخلی! که در نوع خود جالب توجه است و یا عوارض استهلاکی که در هر کارخانه‌ای یک‌بار و برای تامین مبلغی که برای خرید قالب‌ها و دستگاه‌ها صرف شده، در ایران از اول تولید خودرو تا ۴۰ سال بعد هم گرفته می‌شود، (چون معمولاً قالب‌های تولید خودروهای ما یکسان هستند و تولید جدید نداریم و به فیس لغت محصولات قدیمی بسنده می‌کنیم) و گویا باز هم هزینه‌ها جبر ان نمی‌شود و برای هر مدل از خودرو که از همان قالب‌های مدل قبلی استفاده می‌کنند، باز هم عوارض از ابتدا گرفته می‌شود تا ابد! به هر حال این بازار انحصاری داخلی باعث شده تا خودروسازان زحمتی به خود برای رقابت با کمپانی‌های برتر ندهند و بازار داخلی را دعاگو باشند، به طوری که در کشورهای پیشرفته دیگر خودروسازان در حال رقابت با یکدیگرند و دائم به خدمات پس از فروش خود می‌افزایند، چیزی که در ایران تعریف نشده است. به طور مثال کمپانی در کشوری پیشرفته اعلام کرده است که لنت‌های یک مدل از اتومبیل‌های خودرو را به صورت رایگان به مدت ۳ سال تعویض می‌کند و یا در مثالی دیگر کمپانی هیوندای یک مدل تولیدی خود را به مدت ۵ سال بدون محدودیت کیلومتر گارانتی کرده است!! و یا فراخوان‌های گسترده شرکت‌ها به دلیل ایرادهایی که در اتومبیل‌هایشان به وجود آمده و آن‌ها به دلیل مسئولیت‌پذیری ایراد کار خود را پذیرفتند و فراخوان دادند، مانند فراخوان سراسری جنرال موتورز که تعداد ۱۵ میلیون و ۴۰۰ هزار خودرو به کارخانه بازگردانده شدند، به دلیل نقص در سیستم موتور و گرمای آن و یا فراخوانی در سال ۲۰۰۹ که توسط همین کمپانی اعلام شد، به دلیل بزرگی آن، این کمپانی اعلام ورشکستگی کرد ولی ما همچنان پراید می‌فروشیم؛ مانند بنز و معنای نقص فنی را هم نمی‌دانیم.

این روزها در شبکه‌های اجتماعی مختلف شاهد کمپین‌های نه! به خرید خودروی تولید داخل هستیم. اندر چرایی وقوع این پدیده اجتماعی، می‌توان دلایل متعددی را ذکر کرد اما به نظر من اگرچه صنعت خودروسازی ایران، امروز اوضاع و احوال مناسبی ندارد اما حقیقتاً همیشه این گونه نبوده است. در روزگاری شروع به کار خط تولید پیکان در سال ۱۳۴۶ یک اتفاق بزرگ و مهم تلقی می‌شد. در ابتدا پیکان در دو مدل دولوکس و کارلوس عرضه شد. در سال ۱۳۴۹ از پیکان اتوماتیک رونمایی شد که در نوع خود اتفاق بزرگی بود. تولید پیکان در ایران با قرارداد بین ایران ناسیونال (ایران خودرو کنونی) و کمپانی روتس صورت گرفت. پیکان آخرین مدل هیلمن هانتر بود و با طراحی شرکت تالبوت عرضه شده بود. این روند تولید پیکان تا سال ۱۳۵۹ ادامه داشت تا پیکانی با ظاهری جدید پا به میدان گذاشت «مدل چراغ بنزی» که طرحی از شرکت کرایسلر بود. به هر روی آن روزهای خوش به سر آمد، آن روزها خودروسازان کرهای چندان پیشرفته نبودند؛ اما امروزه حال و احوال آنان به کلی تغییر کرده و به قول معروف هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم. در گذشته نه چندان دور ایران حتی در کمپانی مرسدس بنز آلمان سهم بود و اما چه شد که آن سهام با ۴۰۰۰ دستگاه اتومبیل پلیس تعویض شد؟ واقعا جای سوال است!!

بر خلاف تصور اغلب مردم که می‌پندارند صنعت خودروسازی ایران با تولید پیکان جان گرفت، رونق خودروسازی ایران با تولید اتوبوس‌های سری ۳۰۲ مرسدس بنز رقم خورد. اما چه شد که ایران از پیشرفت بازماند؟

به نظر نگارنده این سطور، عامل اصلی این جریان، بازار انحصاری داخلی است. البته این تنها دلیل نیست. در حال حاضر بازار داخلی تبدیل به بهشت خودروسازان شده است به طوری که نه کارخانه‌ای برای تولید محصولات سطح اول جهانی وجود دارد -تولید محصولات با کیفیت چینی را فاکتور بگیریم!- و نه می‌توان به صورت شخصی اقدام به

بردگی به روایت تصویر

(فیلم ۱۲ سال بردگی)

حمیدرضا صافری خواه

فیلم ۱۲ سال بردگی اقتباسی از کتابی به همین نام نوشته سالمون نورثاپ است. فیلمی که ماجرای اسارت ناگهانی یک انسان آزاد را در زندگی قهرمان داستان نشان می‌دهد. در این فیلم اتفاقاتی برای سالمون می‌افتد و جنبه‌های مختلف برده‌داری را نشان می‌دهد. فیلم ۱۲ سال بردگی از نظر من بخشی از تاریخ آمریکاست که مردم جهان کمتر درباره آن می‌دانند. جواب این سؤال را نمی‌دانم که چرا فیلمی درباره این موضوع به جزء ۱۲ سال بردگی و چند مورد دیگر ساخته نمی‌شود. و این در صورتی است که ساخت فیلم با مضمون برده‌داری کاری منطقی است و مورد استقبال بینندگان قرار می‌گیرد. از فیلم‌های دیگر برده‌داری می‌توان به «جانگو آزاد شده» تارانتینو اشاره کرد. این دو همزمان با هم ساخته شدند ولی اکران جانگو خیلی زودتر از ۱۲ سال بردگی بود. تارانتینو در مراسم اکران فیلم خود می‌گوید: «میدوارم فیلم‌های بیشتری درباره برده‌داری ساخته شود» به نظر من این حرف یک حس رقابت با مک کوئین را به وجود می‌آورد که مک کوئین هم می‌گوید: «۱۲ سال بردگی را برای ایراد گرفتن از تارانتینو ساختم» به هر حال جانگو آزاد شده هم فیلم جالبی بود. در پایان باید افزود اگر چه این دو فیلم همزمان ساخته شدند اما هیچ یک از دیگری تقلید نکردند و بهترین فیلم، فیلمی است که موجب بحث و گفتگو شود.

سالمون در نیویورک ویولون می‌زند و ویولون آخرین امید اوست که به او حس انسان بودن می‌دهد و از نظر من ویولون برای او ابزاری معمولی نیست.

به گفته مک کوئین فیلم‌سازی برای او مثل این است که چراغ اتاق را خاموش کنید و با لمس وسایل و استشمام آنها حرکت کنید، این شیوه متفاوتی از کارگردانی است. شیوه‌ای که کارگردان در آن تن به تن با بند بند فیلمنامه در چالش است. ۱۲ سال بردگی در هشتادمین مراسم اسکار نامزد دریافت ۹ جایزه در بخش‌های بهترین فیلم سینمایی، فیلمنامه اقتباسی، کارگردانی، بازیگر نقش اول مرد، بازیگر نقش مکمل زن، تدوین، طراحی تولید و طراحی لباس شد که از بین آنها ۳ جایزه بهترین فیلم

که عمل مفهوم‌سازی در ذهن مخاطب را به وجود می‌آورد به تصویر کشیده شده است. به گفته جان ریدلی انتخاب ریتم، لوکیشن، زوایای دوربین، ریتم، لباس و نمادها و جلوه‌های بصری از بطن داستان و کتاب بیرون کشیده شده و در واقع در آن نهفته بوده است. از صحنه‌های جالب دیگر فیلم می‌توان به شروع آن اشاره کرد که آن را ۵ دقیقه خشن می‌نامم که انگار مک کوئینمی می‌خواهد از همان ابتدا مخاطب را به عمق ماجرا فرو برده و فرصتی دوباره برای نفس کشیدن به او می‌دهد و او را از داستان تا حدودی دور می‌کند.

در سکانسی از فیلم سالمون و آپس با هم صحبت می‌کنند که این سکانس به قدری زیباست که به اندازه بازی مارلون براندو و راداستیجر در بارانداز در صحنه صدلی عقب تاکسی قوی است. بازی ادا پرو در فیلم طرد شده بر انتخاب وی برای بازی در ۱۲ سال بردگی تأثیر گذاشت برای نقش پتسی - مک کوئین به مشکل بر می‌خورد که عکس لوپیتا را می‌بیند و مطمئن می‌شود که بازیگرش را پیدا کرده است. از نظر من انتخاب بندیکت به موقع و درست بود ولی در بعضی از سکانس‌هایی از فیلم تعادل خود را از دست می‌دهد و از داستان عقب می‌ماند.

پیشنهاد بازی و تهیه کنندگی ۱۲ سال بردگی را وقتی به بردیت می‌دهند که در لندن مشغول فیلمبرداری جنگ جهانی Z بوده که پیت گفته: «حتماً فیلم را به روی پرده می‌بریم»

تماشای این فیلم را بعنوان یکی از برترین‌های سینمای هالیوود به شما پیشنهاد می‌کنم.





آسیب شناسی کلش اف کلنز

|| میلاد صالحی

آسیب های جسمی و مادی:

۱- افزایش اضطراب و استرس در فرد بازیگر به طوری که هر چه سطح (Level) و درجه فرد (Cup) در بازی افزایش یابد، موجب استرس بیشتر و هم چنین نظارت طولانی مدت به بازی می شود.

۲- اتلاف وقت زیاد، به طوری که نغرات برتر این بازی، بعضاً روزی ۱۸ ساعت از وقت خود را صرف این بازی نموده که علاوه بر اتلاف وقت، آسیب های جسمی هم چون خستگی چشم، بدن و... را در پی خواهد داشت.

۳- برخی افراد، ولو این که از تمکن مالی برخوردار نباشند، برای افزایش سرعت پیشرفت خود در بازی، به خرید الماس هایی می پردازند و اینچنین سالانه مبلغ هنگفتی از سرمایه کشور عزیزمان برای امری کم ارزش از کشور خارج شده و به جیب صاحبان بازی منتقل می گردد؛ سرمایه ای که می تواند باعث بهبود وضع اقتصادی کشور شده یا حتی به افراد نیازمند و مستحق اختصاص یابد. در پایان این نوشته راهکارهایی را نیز برای ترک اعتیاد به این بازی ذکر می کنم، باشد که تلنگری برای بازیگران آن باشد:

۱- کمی به خود بی اندیشیم، در نظر بگیریم که چه مقدار از عمر با ارزش خود را در این راه می دهیم در حالی که می توانیم با بهره گیری از این زمان، به پیشرفت های شگرف تحصیلی و اقتصادی و... دست یابیم؛ پس لااقل کمی دلمان برای خودمان بسوزد.

۲- هشدار یا همان نوتیفیکیشن این بازی را خاموش کرده تا مکرراً وضعیت بازی را اطلاع ندهد و شمارا به ادامه بازی نخواند.

۳- این مورد مربوط به والدین یا اطرافیان بازیکن است. تادیر نشده، دست به کار شوید و بازیکن را از ادامه بازی بازدارید. با وجود وابستگی فراوان افراد به این بازی، یاری اطرافیان در این خصوص راهگشا خواهد بود.

کلش اف کلنز (Clash Of Clans)، پدیده نو ظهوری است که در چند سال اخیر طرفداران بی شماری را از رده های سنی کودکان تا میان سالان به خود جذب کرده و زمان زیادی از وقت مفید جوانان این مرز و بوم را صرف خود کرده است. چنان که با کاهش بازده فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، تحصیلی و... ضربات عمیقی به بنیان خانواده ها وارد کرده است.

البته در جذابیت این بازی سه نکته قابل ذکر است:

۱- بازیکنان در این بازی شخصیت مجازی می یابند و تلاش می کنند تا کاستی های زندگی واقعی را در آن جبران کنند.

۲- امکان انتقال پیام در شبکه اجتماعی و ارتباط با اشخاص دیگر، به جذابیت این بازی افزوده است.

۳- آنلاین بودن این بازی سبب می شود تا افراد پس از اندکی افت صرف وقت در بازی نسبت به دیگران، احساس عقب ماندن از روند بازی کرده و به اصطلاح نوعی حالت رقابت ایجاد می شود.

این بازی جذاب همچنین آسیب های شدید روحی، جسمی و مادی به افراد وارد می سازد.

آسیب های روحی:

۱- افزایش حس خشونت و تخریب گری، به سبب وجود سپاه برای فرد بازیگر و همچنین بی ارزش بودن جان سربازان.

۲- از بین بردن و پل ساختن دیگران برای رسیدن به هدف که همان کسب غنائیم است و هر چقدر فرد مقابل بیشتر تخریب شود، غنائیم بیشتری بدست می آید.

آقای همسایه

محمد شفاء یان

روز از راه رسید. وقتی وارد آسانسور شدم و دیدم که آقای همسایه نیست، خیلی جا خوردم. وقتی از آسانسور بیرون آمدم، با تعجب دیدم که در خانه آقای همسایه باز است. با ترس جلو رفتم و سرکی کشیدم. به خودم جرأتی دادم و آقای همسایه را صدا کردم. وقتی صدایی نیامد با جرأت بیش‌تری وارد آپارتمان شدم می‌خواستم خودم را به اتاق خواب برسانم و جواب سوال‌هایم را بگیرم که ناگهان دستی می‌چ پای من را گرفت از ترس جیغی کشیدم و زمین را نگاه کردم دیدم آقای همسایه روی زمین افتاده است و دارد از درد به خودش می‌پیچد، سریع مادرم را خبر کردم و او هم آمبولانس را خبر کرد. آقای همسایه موقع منتقل شدن به بیمارستان به طرف اتاق اشاره کرد و آرام گفت: مواظبش باش. با این حرف کاملاً مطمئن شدم که درست فکر می‌کردم.

سریع خودم را به در اتاق رساندم و با احتیاط و البته ترس در اتاق را باز کردم که صدایی گفت: سلام سلام. سریع در را بستم ولی دوباره با شجاعت آن را باز کردم و خوب همه جا را نگاه کردم دیدم یک طوطی بزرگ و خوشگل توی یک قفس بزرگ دارد به من نگاه می‌کند، با تعجب به او نگاه کردم و طوطی هر کلمه‌ای که بلد بود را می‌گفت تازه متوجه شدم که آن صدای صحبت کردن از کجاست. خنده‌ام گرفته بود که من چه فکر می‌کردم و این چه بود، فقط یک طوطی!

بعد از مدتی آقای همسایه حالش بهتر شد و دوباره به خانه بازگشت. از آن به بعد نه تنها از آقای همسایه نمی‌ترسم، بلکه سلام گرمی به او می‌کنم و حال طوطی‌اش را می‌پرسم. حالا دوستان خوبی برای هم هستیم.



یک فرصت دیگر

علی صادقی

- شعله‌هایش رو نگاه کن؛ دارن میان ببرنت.

- من که کاری نکردم، فقط بخاطر دروغی که گفتم می‌خوان با من این کار رو بکنن. این همه آدم که دارن کارای بد می‌کنن پس با اونا چه کار می‌کنن؟!

- یادت باشه، هر کسی را به اندازه‌ی کارهای بدش عذاب می‌دهند، اگه تو هم به اندازه‌ی بقیه آدم‌ها زندگی کنی، مطمئن باش بیش‌تر از این گناه‌ها می‌کنی. یادت نمی‌آد همه‌ی اون آدم‌ها از اول بد نبودن ولی کم‌کم تبدیل به هیولاهایی به اسم انسان شدن.

- ولی من ناامید نمی‌شوم.

دیگه صدای هادی رو نشنید، توی سرش احساس درد وحشتناکی می‌کرد؛ یکی موهایش رو می‌کشید، یکی هم به پاهایش قفل می‌زد، بدنش از شدت گرما می‌سوخت، فقط تونست داد بزنه، خدایا کمکم کن؛ بعدش ادامه داد: «هادی کجا رفتی؟» نسیم دل‌انگیزی بدن تب‌دارش را خنک کرد؛ لب‌های ترک خورده‌اش کم‌کم نمناک شد.

هادی بود که سراو را روی پایش گذاشته بود.

آرام پرسید: کجا بودی؟

یادته هر سال ده روز رو لباس سیاه می‌پوشیدی و به عشق بهترین بنده خدا گناه نمی‌کردی و خدا به احترام همون بنده پاکش یک فرصت دیگه بهت داده؛ اما یادت باشه، رحمت و بخشش خدا شامل همه‌ی بندگان نمی‌شه و هر کس باید آگاهانه از فرصت‌هاش استفاده‌بکنه.

از خواب پرید خیس عرق شده بود؛ مادرش سجاده‌اش را پهن کرده بود و داشت قرآن می‌خواند چقدر لحن قرآن خواندن مادر آرامش کرد.



کارتون‌توریست: علی محمد مهاجر

